

A Review on Salafi Perspective on Ijtihad and Taqlid

Mojtaba Mohiti¹, Mahdi Farmanian^{2}*

1. Ph.D Student, Darola'lam Li Madrasati Ahlolibait Institution, Qom Seminary, Qom, Iran
2. Associate Professor, Faculty of Islamic Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran

(Received: July 5, 2019; Accepted: January 7, 2020)

Abstract

In the first centuries, the way of ijthihad was open in Islam, but gradually it was closed and made obligatory within the frameworks of four main jurisprudential denominations. Some scholars like Ibn Taymiyyah criticized this approach and considered the path of ijthihad open. From twelfth century, Salafi movements, following Ibn Taymiyyah said that the path of ijthihad is open. Nowadays, Wahhabism, Muslim Brotherhood group and Jihadi Salafis believe that the path of ijthihad is open, however, there are so many disagreements on the subjects of ijthihad and taqlid among them. The majority of Wahhabi scholars avoid from considering themselves as absolute mujtahid and consider themselves as the followers of Ahmad ibn Hanbal. Accordingly, they suggested Tamazhob theory which was criticized by Naseroddin Albani. He maintains that Wahhabi scholars should go toward the absolute ijthihad. Famous figures of Muslim Brotherhood group like Sayyid Sabiq and Yusuf al-Qaradawi have claimed that they are absolute mujtahid but maintain that they can follow other denominations as well. Jihadi Salafi scholars also consider themselves as absolute mujtahid so they declare that others are pagans and non-believers. Using a library and descriptive-analytical method, this article has an in-depth look at ijthihad from the viewpoint of Salafi scholars and studies the disagreements among the great Salafi scholars. Finally, it refers to some of the consequences of this view.

Keywords: Ijthihad, Taqlid ,Salafism, Wahhabism, Following.

* Corresponding Author, Email: m.farmanian@chmail.ir

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۷، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۰
صفحات ۴۸۳-۴۶۱ (مقاله پژوهشی)

بازخوانی نگاه سلفیان به اجتهاد و تقلید

مجتبی محیطی^۱، مهدی فرمانیان^{۲*}

۱. دانشجوی دکتری (سطح ۴)، مؤسسه دارالاعلام لمدرسه اهل‌البیت، حوزه علمیه قم، قم، ایران
۲. دانشیار، دانشکده مذاهب اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی، قم، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۷)

چکیده

در قرون اولیه اسلامی باب اجتهاد باز بود، اما رفته‌رفته باب اجتهاد انسداد یافت و اجتهاد در چارچوب چهار مذهب فقهی الزامی شد. در این میان افرادی مثل ابن تیمیه به این رویکرد انتقاد کردند و باب اجتهاد را مفتوح دانستند. از سده دوازدهم و به پیروی از ابن تیمیه، جریان‌های سلفی، انفتاح باب اجتهاد را مطرح کردند و امروزه وهابیان، اخوان‌المسلمین و سلفیان جهادی به انفتاح باب اجتهاد معتقدند، اما میان این گروه‌ها اختلافات فراوانی در موضوعات اجتهاد و تقلید وجود دارد. بیشتر علمای وهابی از اینکه خود را مجتهد مطلق بدانند، دوری می‌کنند و بیشتر خود را مجتهد متناسب به فقه احمدبن حنبل می‌دانند و در این زمینه نظریه تمذهب را مطرح کرده‌اند که مورد انتقاد ناصرالدین البانی قرار گرفته است. وی معتقد است علمای وهابی باید به سمت اجتهاد مطلق بروند. بزرگان اخوان‌المسلمین مثل سید سابق و یوسف قرضاوی خود را مجتهد مطلق دانسته، اما تقلید یا اتباع از دیگر مذاهب را جایز می‌دانند. نویسندگان سلفیه جهادی نیز خود را مجتهد مطلق می‌دانند و بر همین اساس به تکفیر دیگران می‌پردازند. این مقاله به صورت کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی اجتهاد و تقلید در نگاه سلفیان می‌پردازد و اختلافات بزرگان سلفی در این زمینه را بررسی می‌کند و در انتها به برخی از پیامدهای این دیدگاه اشاراتی دارد.

واژگان کلیدی

اتباع، اجتهاد، تقلید، سلفیه، وهابیت.

۱. مقدمه

اجتهادگرایی در سده‌های اول و دوم اسلام رونق داشت و کسی از شخص معینی تقلید نمی‌کرد، اما این روند خیلی ادامه نیافت و به تدریج به سمت تقلیدگرایی پیش رفت. از سده چهارم هجری تقلیدگرایی از مذهب امام خاص رواج گرفت و در سده هفتم به اوج خود رسید. تقلیدگرایی به دلایلی گسترش یافت. از مهم‌ترین دلایل آن می‌توان به اختلاف زیاد فقها در مسائل فقهی اشاره کرد. هر فقهی طبق رأی خود اجتهاد می‌کرد، تا جایی که اگر فردی به محاکم قضایی رجوع می‌کرد با فتاوی متفاوت و بعضاً متضاد روبه‌رو می‌شد (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۱: ۱۰۴؛ پاکتچی، ۱۳۶۷، ج ۶: ۶۰۶). این وضعیت حاکمان را بر آن داشت که مذاهب را محدود کنند (دهلوی، ۱۴۰۴ق: ۸۷)، تا جایی که خلیفه عباسی «القادر بالله» در سال ۳۸۱ دستور به حصر مذاهب در چهار مذهب داد (کاشف‌الغطاء، ۱۳۹۳: ۲۲۱). حاکمان با تأسیس مدارس مذهبی و با پولی که به مفتیان مذهبی می‌دادند، اجتهاد را در مذاهب اربعه محدود کردند. اختلاف مذهبی در این دوران چنان رواج یافت که فقها حتی نماز پیروان یک مذهب را پشت سر امام مذهب دیگر جایز نمی‌دانستند (صنعانی، ۱۴۰۵ق: ۲۳-۱۸). ابن‌الامیر صنعانی در این باره می‌نویسد:

«تقسیم مناصب قضا و افتا و تدریس به علمای مذاهب اربعه، باعث انحصار مذاهب فقهی به چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی شد و سرانجام در سال ۶۶۵ قمری از میان مذاهب فقهی، فقط این چهار مذهب حق فتوا و اجتهاد داشتند. به این ترتیب علناً از نیمه قرن هفتم، باب اجتهاد مطلق بسته شد و «باب تقلید» یا «انسداد باب اجتهاد» رونق گرفت. کار به جایی رسید که تقلید از این چهار مذهب واجب شد» (صنعانی، ۱۴۰۵ق: ۲۰-۱۹).

ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ق) از جمله کسانی بود که به شدت با تقلید مخالفت کرد و انحصار مذاهب در چهار مذهب را نکوهش کرد؛ تا جایی که در فتوایی تقلید از ائمه اربعه را کفر دانست (ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۵: ۵۵۶). در سده دوازدهم ابن‌امیر صنعانی (۱۰۹۹-

۱۱۸۲ق) از بزرگان سلفیه، تحت تأثیر ابن تیمیه، معتقد شد نصوص کتاب و سنت محدود است و قابلیت انطباق بر نیازهای زمان را ندارد، از این رو باید اجتهاد کرد (صنعانی، ۱۴۰۵ق: ۱۱). شاه ولی الله دهلوی (متوفای ۱۱۷۶ق) عالم دیگری بود که با آشنایی با افکار ابن تیمیه به انفتاح باب اجتهاد روی آورد؛ اما تقلید از ائمه اربعه را رحمتی از ناحیه الهی دانست و پیروان مذاهب اربعه را مقلد محض ندانست، بلکه آنان را به مجتهد در مذهب، مجتهد متبحر در مذهب (مجتهد ترجیح) و اکثریت مردم که مقلدند، تقسیم کرد (دهلوی، بی تا [الف]: ۱۳).

در کنار آن دو عالم، محمدبن عبدالوهاب سخنان ابن تیمیه را در مذمت تقلید تکرار کرد. او تقلید از هیچ عالم و فقهی را جایز ندانست و به صراحت اعلام می کرد در صورتی که سخنان ائمه اربعه مخالف با کتاب و سنت باشد، باید به دیوار کوبید (علماء نجد الاعلام، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۷). وهابیان راه محمدبن عبدالوهاب را ادامه دادند و در نکوهش تقلید کتاب نوشتند.

در عصر حاضر بزرگان اخوان المسلمین نیز مثل غزالی، سید سابق و یوسف قرضاوی انحصار فقه در ائمه اربعه را نادرست دانسته و معتقد بودند فقها می توانند مانند ائمه نخستین مستقیماً به کتاب و سنت رجوع کرده و حکم فقهی را استنباط کنند. آنان تعصب مذهبی و تقلید محض از شخص معین را درست ندانسته، اما برای عوام، تلفیق در مذهب را جایز می دانند (قرضاوی، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۸-۹؛ ج ۲: ۱۲۱؛ سید سابق، ۱۹۷۷، ج ۱: ۱۵-۵؛ غزالی، ۲۰۰۷: ۲۱۲-۲۰۸).

سلفیان جهادی نیز با تأثیرپذیری از ابن تیمیه معتقد شدند هر شخصی که دارای دو شرط باشد می تواند فتوا صادر کند. اول عالم به نصوص شرعی از کتاب و سنت باشد و دوم عالم به مسائلی باشد که می خواهد در مورد آن فتوا صادر کند، به گونه ای که بتواند نصوص را به درستی بر مسائلی که می خواهد در خصوص آن فتوا صادر کند، حمل کند (طرطوسی، بی تا [الف]، ج ۲: ۱۷).

اما اینکه نگاه این جریان های سلفی به مسئله اجتهاد و تقلید چیست؟ چه شرایطی را

برای مجتهد قائل‌اند و آیا تقلید هیچ مسئله‌ای و برای هیچ کس را جایز نمی‌دانند؟ آیا بدیلی برای تقلید در نظر گرفته‌اند؟ این مقاله به بازخوانی مسئله اجتهاد و تقلید در نگاه سلفیه می‌پردازد و نشان می‌دهد که سلفیان نیز در عین پذیرش انفتاح باب اجتهاد، مجبور به پذیرش تقلید برای عوام شده و آن را از باب ضرورت پذیرفته‌اند (ر.ک: سید سابق، ۲۰۰۷: ۲۰۲-۱۹۹؛ البانی، بی‌تا[د]: ۳).

۲. انفتاح اجتهاد در نگاه سلفیه

اجتهاد در اصطلاح سلفیه به معنای «بذل الجهد فی الوصول إلی حکم شرعی من الأدلة الشرعیة الكتاب والسنة والإجماع والقیاس الصحیح؛ نهایت تلاش برای رسیدن به حکم شرعی از طریق ادله شرعیه کتاب و سنت و اجماع و قیاس صحیح است» (ابن‌عثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۲۶: ۴۰۳). شوکانی (شوکانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲: ۲۰۵) ابن‌الامیر صنعانی (صنعانی، ۱۴۰۵ق: ۸) و دهلوی (دهلوی، بی‌تا[الف]: ۳) نیز همین تعریف را با عباراتی دیگر بیان کرده‌اند. سلفیه با این باور که باب اجتهاد باز است، آن را برای کسانی که استطاعت علمی دارند، واجب می‌داند. ناصرالدین البانی از سلفیان معروف عصر حاضر می‌گوید: «اصل اولیه در جایز نبودن تقلید است؛ اما باید این مطلب را هم در نظر داشت که همه مسلمانان چنین استطاعتی ندارند، حتی همه مجتهدین نیز استطاعت کافی برای اجتهاد در همه مسائل را ندارند. در طول تاریخ، مجتهدین زیادی بوده‌اند که در برخی از مسائل به جهت اضطرار از دیگر علما تقلید کرده‌اند» (البانی، بی‌تا[الف]، درس ۳۴: ۸-۴).

ابن‌عثیمین نیز اجتهاد را بر کسی واجب می‌داند که بر نصوص شرعی، اقوال علما، تشخیص ناسخ از منسوخ و تشخیص احادیث صحیح و ضعیف آگاهی و تسلط داشته باشد. از دیدگاه او طالب علمی که قدرت علمی کافی ندارد، نباید اجتهاد کند. هرچند وی مدعی است اگر کسی در یک بخش از مسائل علمی، قدرت اجتهاد داشت، می‌تواند در همان بخش اجتهاد کند. مثلاً فقط در حیطة طهارت اجتهاد کند که به چنین شخصی مجتهد متجزی گویند (ابن‌عثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۲۶: ۴۲۷-۴۲۶).

ابن‌عثیمین در جایی دیگر تصریح دارد که تقلید در دو صورت جایز است؛ اول

در صورتی که شخص، عامی باشد و قدرت شناخت احکام را نداشته باشد، پس در این صورت تقلید بر او واجب است؛ دوم در صورتی که مجتهدی وقت کافی برای اجتهاد نداشته باشد، مثل اینکه یک قضیه فوری پیش آمده است و مجتهد توان بررسی آن را در وقت کم ندارد که در این صورت می‌تواند از مجتهد دیگر تقلید کند (ابن عثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۷: ۱۴۷). ابن عثیمین تقلید را به دو قسم تقسیم می‌کند و می‌گوید تقلید یا عام است یا خاص. تقلید عام آنکه مکلف، مذهب معینی را انتخاب کند و در جمیع امور دینی از آن تقلید کند (تقلید از ائمه اربعه) که در جواز و یا حرمت این‌گونه تقلیدی بین علما اختلاف است؛ ولی آن‌گونه که ابن تیمیه گفته است، چنین تقلیدی حرام است. اما تقلید خاص، یعنی تقلید از مجتهد در یک قضیه معین که در دو صورت جایز است: اول آنکه مکلف عاجز حقیقی است و توانایی اجتهاد را ندارد و دوم قدرت اجتهاد دارد، ولی برایش سخت است که در این صورت نیز می‌توان از مجتهد تقلید کند (ابن عثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۷: ۱۴۸).

۳. مراتب اجتهاد در نگاه سلفیان

اجتهاد از نظر سلفیه دارای مراتب است و تقسیمات مختلفی در مراتب اجتهاد بیان شده است. هریک از عالمان سلفی، تقسیمی را در مراتب اجتهاد ارائه کرده‌اند. شاه ولی‌الله دهلوی از اشخاصی است که در کتاب *الانصاف* (دهلوی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۷۳-۶۸) و *عقد الجید* (دهلوی، بی‌تا [الف]، همه کتاب) مراتب اجتهاد را به‌خوبی تبیین کرده است. از مجموع تقسیمات و تعاریف ارائه‌شده از سوی سلفیان، رایج‌ترین و مشهورترین تقسیم به این صورت است:

۱. **مجتهد مطلق مستقل**: مجتهدی که در روش اجتهاد، صاحب سبک است. وی احکام شریعت را از کتاب، سنت، اجماع و قیاس استخراج می‌کند و در اصول، فروع و طرق استنباط از کسی پیروی نمی‌کند؛ بلکه با رجوع به نصوص شرعی و به‌واسطه قواعدی که خود وضع کرده است، اجتهاد می‌کند (ابن قسیم جوزیه، ۱۴۱۱ق، ج ۴: ۱۶۲). این گروه از مجتهدان را چنین نام می‌برند: همه فقهای صحابه و تابعین مثل سعید بن مسیب، ابراهیم نخعی (م ۹۶) محمدباقر (م ۱۱۸)، جعفر صادق (م ۱۴۸) و ائمه اربعه مثل ابوحنیفه (م

۱۵۰)، مالک بن انس (م ۱۷۹)، شافعی (م ۲۰۴)، احمد بن حنبل (م ۲۴۱) و اوزاعی (م ۱۵۷) و لیث بن سعد (م ۱۷۵) و اشخاص زیاد دیگری که اگرچه مذهبشان به صورت تدوین شده به دست ما نرسیده است، ولی در بین مباحث فقهی به برخی از آرای آنها اشاره شده است (الحلیبی، ۱۴۳۶ق، ش ۲۶: ۳۰).

۲. مجتهد مطلق منتسب: مجتهدی است که در تبعیت از امام مذهب خود، تلاش می‌کند تا احکام فقهی را از طریق وی استنباط کند. مجتهد منتسب، در صورتی که دلایل امام خود را کافی ندانست، به آرا و اقوال امام مذهب خویش اکتفا نکرده، مستقیماً به کتاب و سنت و آثار سلف مراجعه می‌کند. وی بدون در نظر گرفتن دیدگاه امام مذهب، فتوا صادر می‌کند، زیرا راه اجتهاد را باز می‌داند (ابن عثیمین، ۱۴۲۲ق، ج ۱۵: ۲۸۱). این گروه از مجتهدان اگرچه در روش اجتهادی منتسب به یک مذهب هستند، ولی خودشان مستقیم به کتاب و سنت مراجعه می‌کنند و در حقیقت تقلید از امامشان ندارند (السبیعی، ۱۴۲۶ق: ۱۱۱).

ابن قیم در خصوص این گروه از مجتهدان می‌گوید: با دقت در احوالات و فتاوی این گروه دانسته می‌شود که این اشخاص در همه امور مقلد امامشان نیستند. این گروه در مرتبه بعد از مجتهدین مستقل قرار می‌گیرند (ابن قیم، ۱۴۱۱ق، ج ۴: ۱۶۴).

۳. مجتهد در مذهب: در مذهب خاصی اجتهاد می‌کند و نهایت تلاشش را در راستای شناخت فتاوی امام مذهب خود به کار می‌گیرد و با بررسی دلایل وی، دیدگاه امام را بیان می‌کند. وی فراتر از مذهب خود، از اقوال دیگران اطلاع زیادی ندارد. مجتهد در مذهب، با بررسی اقوال علمای مذهب و عرضه آن با کتاب و سنت، بعضی از دلایل را بر بعضی دیگر ترجیح می‌دهد و گاهی نیز برای دیدگاه امام مذهب خود ادله‌ای از کتاب و سنت اقامه می‌کند تا جبران ضعف دلیل کند (دهلوی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۷۲-۷۰؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۲ق، ج ۱۵: ۲۸۱؛ الحلیبی، ۱۴۳۶ق، ش ۲۶: ۳۰). فقه مذهبی توسط این گروه از مجتهدان تدوین و تکامل پیدا کرده است. امروزه برخی مجتهدان اهل سنت که از مذاهب اربعه پیروی می‌کنند، مجتهد در مذهب هستند.

ابن قیم در مورد مجتهدان این گروه می‌گوید: اکثر این مجتهدان گمان می‌کنند که نیازی

به شناخت کتاب و سنت نیست. آنان سخن امامشان را مانند نصوص شارع دانسته و به آن اکتفا می‌کنند. در حقیقت این گروه از مجتهدین نه ادعای اجتهاد دارند و نه به تقلید اقرار می‌کنند، بلکه به اجتهاد در مذهب معترف هستند. تصور می‌کنند که فقط امامشان سزاوار به پیروی است. اینها در حقیقت منزلت اجتهادی که در کلام خدا و رسول است را پایین آورده‌اند (ابن‌قیم، ۱۴۱۱ق، ج ۴: ۱۶۴-۱۶۳).

۴. **مجتهد در ترجیح:** این گروه در حقیقت قادر به استنباط احکام فقهی نیستند. آنان حتی مانند مجتهدان در مذهب در محدوده امام مذهب خودشان نمی‌توانند اجتهاد کنند، بلکه فقط از آنچه امامشان گفته است خبر می‌دهند و حکم مسائل را نمی‌دانند و فقط برخی از آرای امام مذهب خود را بر برخی دیگر از آرا ترجیح می‌دهند (الحلیبی، ۱۴۳۶ق، ش ۲۶: ۳۱). این گروه فتاوی امامشان را حفظ می‌کنند و بر فروع فقهی امامشان تسلط دارند. آنها در همه وجوه به تقلید روی آورده‌اند تا جایی که اگر به سراغ کتاب و سنت می‌روند، جهت تبرک و فضیلت است، نه برای استدلال و عمل به آن و اگر حدیث صحیح مخالفی با دیدگاه امام مذهب خودشان مشاهده کنند، حدیث را رها می‌کنند و دیدگاه مذهب خودشان را ترجیح می‌دهند. حتی فتاوی امامشان را بر فتاوی ابوبکر، عمر، عثمان و علی و دیگر صحابه ترجیح می‌دهند. این گروه در حقیقت مانند عوامی هستند که برخی فتاوا را بر برخی دیگر ترجیح می‌دهند (ابن‌قیم، ۱۴۱۱ق، ج ۴: ۱۶۴). از دیدگاه سلفیه، بیشتر مجتهدان اهل سنت از پیروان ائمه اربعه از این قسم محسوب می‌شوند.

در اینکه سلفیه از بین مراتب اجتهاد، خواهان کدام مرتبه هستند، اضطراب آرای زیادی وجود دارد. برخی از سخنان سلفیه بر «اجتهاد مطلق مستقل» و برخی از کلماتشان بر «اجتهاد مطلق منتسب» دلالت دارد. آنچه مهم است اینکه سلفیه با دو قسم اول اجتهاد موافق و با قسم سوم و چهارم اجتهاد مخالفانند. بیشتر سلفیه به صورت صریح با «اجتهاد در مذهب» و «اجتهاد در ترجیح» مخالفت می‌کنند و این دو نوع از اجتهاد را در حقیقت نوعی تقلید می‌دانند که مورد مذمت قرار گرفته است (البانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۱۸).

پیروان ناصرالدین البانی (البانی، بی‌تا[ب]، ش ۷۲: ۱۳-۱۱)، اخوان المسلمین و سلفیه

جهادی قائل به اجتهاد مطلق مستقل‌اند. آنان بر این باورند که باید مانند سلف به اجتهاد پرداخت و مستقیم به کتاب و سنت مراجعه کرد. در مقابل شاه ولی‌الله دهلوی از مکتب دیوبندیه (دهلوی، بی‌تا[الف]: ۱۷) و برخی از وهابی‌ها مثل آل شیخ (الحصین، ۱۴۳۳ق، ش ۱۲: ۲۵۳)، عبدالعزیز بن باز (بن باز، ۱۴۲۸ق، ج ۴: ۱۶۶)، قائل به «اجتهاد مطلق منتسب» هستند. این گروه «اجتهاد مطلق مستقل» را مخصوص زمان صحابه و ائمه اربعه دانسته و می‌گویند پس از آن دوران باب این اجتهاد برای همگان بسته شده و امر فتوی و اجتهاد به مجتهدین مستقل منتسب واگذار شده است (السیبعی، ۱۴۲۶ق: ۱۱۰). مجتهدان مطلق منتسب در حقیقت مانند مجتهدان مطلق مستقل‌اند، با این تفاوت که قواعد و اصولی را تأسیس نمی‌کنند، هرچند نیز از امامشان تقلید نکرده، بلکه فقط در راه و روش اجتهاد از امامشان پیروی می‌کنند. مثلاً در بحث اجماع و مسائل اختلافی، دیدگاه امامشان را لحاظ می‌کنند (السیبعی، ۱۴۲۶ق: ۱۱۱-۱۱۰). ولی خودشان مستقیم به کتاب و سنت مراجعه می‌کنند.

چنانکه گفته شد اینکه مراد وهابیت از اجتهاد، قسم اول (مجتهد مطلق مستقل) است یا قسم دوم (مجتهد مطلق منتسب)، کاملاً روشن نیست. از بررسی دیدگاه بن باز یکی از مفتیان معروف وهابی هر دو قسم از اجتهاد (مستقل و منتسب) فهمیده می‌شود. کلام وی در برخی موارد تصریح بر اجتهاد مطلق مستقل دارد. مثل اینجا که می‌گوید: باید مانند سلف به کتاب و سنت مراجعه کرد و با توجه به آیات و روایات اجتهاد کرد، اگر به حقیقت رسیدی دو اجر داری و اگر خطا کردی یک اجر داری (بن باز، ۱۴۲۸ق، ج ۲۷: ۲۳-۲۲). یا این جمله که می‌گوید: سزاوار است هر شخصی که می‌تواند به کتاب و سنت مراجعه کند از کسی تقلید نکند و در موارد اختلافی به سخنی که نزدیک‌تر به حق است مراجعه کند و اگر این هم برایش ممکن نبود، از اهل علم سؤال کند (بن باز، ۱۴۲۸ق، ج ۲: ۵۲). اما برخی از سخنان وی دلالت بر اجتهاد منتسب دارد. او در جایی به صراحت خود را تابع احمد بن حنبل معرفی می‌کند و می‌گوید: «مذهب من در فقه، مذهب امام احمد بن حنبل است البته نه بر طریق تقلید، بلکه بر طریق اتباع در اصول. به این صورت که در

مسائل اختلافی منهج من ترجیح آن چیزی است که دلیل آن را ترجیح داده است. در این موارد من فتوای خودم را صادر می‌کنم و برایم فرقی ندارد که مذهب حنابله با آن موافق است یا مخالف زیرا سزاوار آن است که از حق تبعیت کرد» (بن باز، ۱۴۲۸ق، ج ۴: ۱۶۶). دیدگاه عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب نیز تأییدی بر پذیرفتن «اجتهاد مطلق منتسب» از سوی وهابیت است. وی صراحتاً می‌گوید ما ادعای مرتبه اجتهاد مطلق را نداریم و هیچ‌کس از ما چنین ادعایی نکرده است. ما فقط در برخی از مسائل که نصی از کتاب و سنت آشکار شود، به آن عمل می‌کنیم و مذهب را رها می‌کنیم (الخثعمی، بی‌تا: ۱۴۵).

۴. اتباع جایگزینی برای تقلید

یکی از اصطلاحات مخصوص سلفیه، «اتباع» است. اتباع در اندیشه سلفیه، امری مابین اجتهاد و تقلید است. سلفیه برای کسانی که دانش دینی دارند، ولی به مقام اجتهاد نرسیده‌اند، روش اتباع را پیشنهاد کرده است. کسانی که نه جزء عوام هستند و نه جزء خواص، بلکه مابین این دو گروه قرار گرفته‌اند، مثل طلاب و دانشمندان دینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده‌اند ولی از مردم عوام هم محسوب نمی‌شوند. سردمدار طرح این مبحث در بین سلفیه، ناصرالدین البانی است.

اتباع در لغت به معنای پیروی و پشت سر کسی حرکت کردن است (جوهری، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۱۱۸۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۳۶۲) و در اصطلاح سلفیه به معنای پیروی همراه با دلیل و حجت است (عباسی، بی‌تا: ۳۵؛ ابن قیم، ج ۲: ۱۳۷؛ شری، ۱۴۱۶ق: ۳۱). برخلاف تقلید که پیروی محض بدون هیچ‌گونه سؤال از علت حکم است (ابن عثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۸۲).

سلفی‌ها بر این باورند تا جایی که امکانش وجود دارد، نباید تقلید کرد، به همین سبب با جعل اصطلاح «اتباع» روشی را به مخاطب ارائه کرده‌اند که جایگزین تقلید باشد. بنابراین از دیدگاه سلفیه برای هر شخصی که امکان اجتهاد دارد، باید اجتهاد کند و اگر چنین امکانی برای او فراهم نبود، باید اتباع کند و در صورتی که از عوام‌الناس بود و اتباع نیز برایش ممکن نبود، از باب ضرورت و ناچاری تقلید برای او جایز است.

عالمان سلفی در تألیفات خود به صورت مستقل به شاخصه‌های اهل اُتباع اشاره نکرده‌اند. اما آنچه از لابه‌لای کتاب‌هایشان می‌توان به آن دست یافت، اینکه مهم‌ترین شاخص اهل اُتباع از نظر آنان عدم تعصب به مجتهد خاص است؛ به این معنی که شخص مکلف نباید خود را منحصر در آرای مجتهد خاصی بکند، بلکه باید با بررسی دلایل مجتهدان، آرای مجتهدی را انتخاب کند که به حق نزدیک‌تر است. در حقیقت نظریه اُتباع در اندیشه سلفیه به معنای پیروی از شخص نیست، بلکه پیروی از دلیل است؛ به این معنی که باید از دلیل تبعیت کرد و حتی منحصر کردن مکلف به تقلید از یک مجتهد زنده نیز جایز نیست، بلکه مکلف باید از مجتهد، دلیل حکمش را مطالبه کند، اگر دلیل مجتهد را موافق با کتاب و سنت دید، آن را اخذ کند و در غیر این صورت به سراغ مجتهد دیگری برود (البانی، بی‌تا [الف]، ج ۶: ۱۴).

نظریه اُتباع از مسائل اختصاصی سلفیه است و همه سلفی‌ها از آن دفاع کرده‌اند. ناصرالدین البانی دیدگاه خود را در خصوص اُتباع چنین ترسیم می‌کند:

کسی که عالم است، باید اجتهاد کند و دیگرانی که نمی‌توانند اجتهاد کنند، باید اُتباع داشته باشند و تقلید فقط در صورت ضرورت، اشکال ندارد؛ زیرا تقلید جهالت و حرام است (البانی، بی‌تا [د]: ۳).

البانی در مقام پاسخگویی به کسانی که سلفیه را متهم می‌کنند که شما با این نظریات، باب اجتهاد را باز گذاشته‌اید، می‌نویسد:

کسانی که می‌گویند سلفیه باب اجتهاد را برای عوام‌الناس نیز باز می‌کنند، چنین چیزی دروغ و تهمت محض است. بلکه ما می‌گوییم که همه انسان‌ها از نظر علمی در یک رتبه نیستند. بنابراین روا نیست که همه را مجبور به تقلید بکنیم درحالی‌که تقلید یعنی پیروی کورکورانه و بدون آگاهی از علت حکم است. برخی انسان‌ها در دانشگاه شریعت درس خوانده و یا مدرس دانشگاه شریعت هستند و زمانی‌که دو قول متعارض از دو عالم به آنها عرضه شود در صورتی که دلیل حکم را بدانند، می‌توانند تشخیص دهند و یک قول را بر

قول دیگر امتیاز دهند؛ هرچند با احادیث صحیح و ضعیف و مباحث فقهی آشنایی کاملی نداشته باشند؛ اما برخی انسان‌ها جزء عوام هستند و حتی قدرت تشخیص بین دو قول عالم را هم ندارند و اگر به آنها بگویی که باید قول یک عالم را اختیار کنی، حیران و متحیر می‌ماند که چه کند. چنین کسی معذور است. از این رو تقسیم انسان‌ها از مراتب علمی به مجتهد و مقلد، ظلم به گروهی است که دارای مرتبه‌ای از علم هستند، هرچند به مقام اجتهاد نرسیده‌اند. بنابراین مراتب علم سه گونه است. مرتبه اول اجتهاد که بالاترین مرتبه است و برای کسانی است که مستقیماً می‌توانند به کتاب و سنت مراجعه کنند. مرتبه دوم اتباع است برای کسانی که قدرت تمایز بین دو دیدگاه مختلف فقهی را دارند و با بررسی دلایل حکم، می‌توانند حکم نزدیک به ثواب را انتخاب کنند و مرتبه سوم تقلید است، برای عوام‌الناس که به آنها هرچه بگویی می‌گویند چشم. بگویی این حرام است می‌گویند چشم و قبول می‌کند و بگویی حلال است می‌گویند چشم و قبول می‌کند (البانی، بی‌تا [الف]، ج ۶: ۱۴).

نظریه اتباع فواید و نقص‌هایی دارد. هرچند ضررهای آن بیشتر از منافعش است. یکی از فواید اتباع، پیشرفت علمی مخاطبان است، زیرا شیوخ سلفی در مقام پاسخگویی به مقلدان، دلایلشان از آیات و روایات را بیان می‌کنند. این امر سبب می‌شود که مقلدان از نظر علمی پیشرفت کنند و با آیات و روایات آشنا شوند. یوسف قرضاوی این روش پاسخگویی به پرسش مکلفان را تأیید می‌کند و می‌گوید:

من هرگز روش بعضی از علمای قدیم و جدید را که در جواب استفتای مردم به اختصار و بدون توضیح می‌گویند: این جایز است و آن جایز نیست. این حلال است و آن حرام. این حق است و آن باطل؛ را نمی‌پسندم، زیرا باید میان «استفتا» و «تألیف» تفاوت باشد (قرضاوی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۵۲).

اما نظریه اتباع مشکلاتی نیز در پی دارد که جهان اسلام با برخی از این مشکلات در حال حاضر روبه‌روست. از مهم‌ترین مشکلات اتباع، حق داوری دادن به مکلفی است که به مرتبه اجتهاد نرسیده است. این مکلف هرچند از اشخاص عوام نباشد، ولی نمی‌تواند راه صواب را

تشخیص دهد، چون به صورت تخصصی با مسائل دین آشنا نیست. دیدگاه اُتباع سبب می‌شود که گاهی مخاطب، دیدگاه غیر صحیح را انتخاب کند، زیرا مکلف می‌تواند به مجتهدان زیادی مراجعه کند. ادله را بررسی کند و براساس آن ادله از مجتهدی خاص اُتباع کند. این کار سبب می‌شود مکلفی که تخصص کافی ندارد، حق داوری بین متخصصان را داشته باشد و براساس نیاز و تشخیص خودش دیدگاه یک مجتهد را انتخاب کند. خصوصاً آنکه سلفیه، اجتهاد را نیز محدود به «مجتهد اعلم» نمی‌کنند (الریسونی، بی تا: ۱۹-۱۴)، بلکه معتقدند هر شخصی می‌تواند از هر مجتهدی که تمایل دارد، اُتباع داشته باشد. چنین امری سبب می‌شود که گاهی شخص اُتباع‌کننده از اشخاصی تبعیت کنند که تخصص کافی در دین ندارند. به همین سبب است که فقهای شیعه اصرار بر تقلید از اعلم دارند. فقهای شیعه حتی پیروی از مجتهد عالم را صحیح نمی‌دانند، بلکه بر پیروی از مجتهد اعلم و اتقی سفارش می‌کنند (انصاری، ۱۴۱۰ق، ج ۹: ۳۲۹). فقهای شیعه می‌گویند اگر کسی به مرتبه‌ای از علم رسید، مثلاً در باب خاصی از فقه، مثل طهارت، نماز و ... به مرتبه اجتهاد رسید در همان محدوده خاص نباید از کسی تقلید کند و به فتوای خودش عمل کند و یا اگر کسی در همه ابواب علمی احساس کرد که مجتهد است باید از فتوای خودش تبعیت کند ولی بقیه مردم، اعم از عامی و دانشجو و طلبه باید از مجتهد اعلم پیروی کنند و نباید از مجتهد عالم تقلید کنند (خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱: ۲۸). در مقابل نظریه سلفیه «اجتهاد، اُتباع و تقلید»، شیعه نظریه «اجتهاد، احتیاط و تقلید» را مطرح می‌کند. فقهای شیعه بر این باورند که مکلف در صورت امکان باید اجتهاد کند و در صورت معذوریت باید از مجتهد اعلم تقلید کند و در صورتی که مکلف، تمایلی به تقلید نداشت، باید احتیاط کند؛ یعنی به گونه‌ای اعمال خود را انجام دهد که مطابق با واقع عمل کرده باشد. هر چند در اصل جایز بودن احتیاط، نیز باید از مجتهد تقلید کند (فاضل نراقی، ۱۳۸۸: ۵۴۷).

۵. تمذهب در نگاه سلفیه

تمذهب در اصطلاح سلفیه به معنای پیروی از مذهبی خاص است. از نظر اکثر سلفیه تمذهب به مذهب خاص در یک صورت جایز و در یک صورت جایز نیست. در صورتی که مکلف از مذهب خاصی پیروی کند و بر آموزه‌های مذهب خود اصرار داشته باشد، تا

جایی که دیدگاه مذهب خود را بر دیگر مذاهب ترجیح دهد، چنین تمذهبی از نظر سلفیه جایز نیست، زیرا از دیدگاه آنان تمذهب به این معنا به نفعی دیگر مذاهب و برتری دادن دیدگاه امام مذهب بر قرآن و سنت می‌انجامد. در حقیقت این نوع از تمذهب، همان تقلید است و تفاوتی با آن ندارد؛ اما تمذهب در یک صورت جایز است؛ به این صورت که مکلف از امام مذهب خود تبعیت کند، ولی اصول و قواعد امام مذهب خود را به قرآن و سنت عرضه کند و در صورتی که اصول و قواعد امام مذهب را مخالف قرآن و سنت یافت، دیدگاه امام مذهب خود را ترک کند. همچنین اگر دیدگاه امام مذهب دیگری را به حقیقت نزدیک‌تر یافت، دیدگاه امام مذهب خود را رها کند و از مذهب یا مجتهد دیگری پیروی کند (ابن عثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۲۶: ۱۹۸).

به عقیده برخی از علمای سلفی تمذهب از مذاهب اربعه به اجماع جایز است؛ البته در صورتی که طالب علم دلایل مذهبش را بشناسد و صحت آن را بررسی و سپس از آن پیروی کند. (عبدالطیف آل شیخ، ۱۳۹۹، ج ۲: ۱۷؛ ابن عثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۲۶: ۱۹۸). اما در صورتی که طالب علم فقط بر حفظ و مطالعه فروع مذهب اکتفا کند و به شناخت دلیل مذهبش اهمیت ندهد، چنین چیزی همان تقلید مذموم است (القرشی، بی‌تا، ج ۱: ۵۲).

رویکرد البانی در مسئله تمذهب با وهابیت فرق دارد. البانی تمذهب یا همان پیروی از ائمه اربعه را حتی در حد پیروی از اصول فکری آنان جایز نمی‌داند و معتقد است باید مستقیم به سراغ کتاب و سنت رفت. این در حالی است که وهابیت قائل به پیروی از اصول فکری احمد بن حنبل است و آن را جایز می‌داند. البانی دیدگاه علمای وهابی را در موضوع تمذهب نمی‌پذیرد و آنان را مانند دیگر مسلمانان مقلد می‌داند؛ زیرا از نظر او مسلمانی که استطاعت علمی دارد، مستقیماً باید به کتاب و سنت مراجعه کند. در حالی که بیشتر وهابیان معاصر اگرچه از احمد بن حنبل تقلید نمی‌کنند، ولی از او پیروی می‌کنند. وی می‌گوید:

من در مسئله توحید با وهابیت هم‌عقیده هستم، ولی در مسئله تمذهب با آنان اختلاف دارم. من برای هیچ مسلمانی جایز نمی‌دانم که برای تقرب به خداوند متمسک و متدین به مذهب امام معینی از ائمه مسلمین شود. من برای همه

مسلمانان واجب می‌دانم در صورتی که عالم هستند به کتاب و سنت مراجعه کرده و در صورتی که عالم نیستند از عالمان به صورت جمعی استفاده کنند و فقط خودشان را به سؤال از یک عالم خاص منحصر نکنند. واجب است بر عالم که به آنچه خداوند و رسول فرموده‌اند، فتوا دهد نه اینکه فتوای امام مذهبی را بیان کند؛ زیرا ائمه نیز معارفشان را از کتاب و سنت دریافت کردند. آنان اجتهاد کردند و بر طبق اجتهاد خود فتوا دادند. اینکه تعدادی خود را ملزم به تقلید از یک مذهب معین بکنند جایز نیست؛ زیرا ممکن است مذهب دوم در این موضوع راه صحیح را طی کرده باشد. اما نجدیین که امروز به آنها وهابی گفته می‌شود چنانکه گفتم در عقیده هیچ‌گونه خللی بر آنها وارد نیست، ولی از جهت مذهب مانند دیگر مسلمان‌ها هستند. هرچند برخی از آنان بر طبق کتاب و سنت فتوا می‌دهند، ولی این افراد بسیار اندک هستند. بنابراین می‌توان آنها را نجدی حنبلی خواند (البانی، بی‌تا[ب]، ج ۷۲: ۱۳-۱۱).

از نظر البانی، فقیه کسی است که با حدیث آشنا باشد. از نظر او فقه مصطلح امروزی، فقه علماست نه فقه کتاب و سنت؛ زیرا در حال حاضر یکی از منابع فقیه، کتاب و سنت است و اقوال دیگر فقها نیز مطرح می‌شود و چون فقها آشنایی کامل به حدیث ندارند، چه بسا که بر خلاف حدیث فتوا دهند. در حالی که اصحاب رسول‌الله درس فقه نمی‌آموختند، بلکه اصحاب از پیامبر حدیث را می‌شنیدند و سپس آن را به دیگران آموزش می‌دادند (البانی، بی‌تا[ج]، سایت ملتقی اهل الحدیث). وی معتقد است کسانی که می‌خواهند در کتاب و سنت فقیه شوند، باید دو اصل را یاد بگیرند. ابتدا اصول فقه و دوم اصول علم حدیث را فراگیرند (البانی، بی‌تا[ب]، الموقع الرسمي للشيخ محمد ناصرالدین البانی). وی فقه کتاب، فقه السنه، فقه اللغه، فقه السنن الکونیه، فقه الخلاف و فقه الواقع را از اقسام فقه می‌داند و به طلاب توصیه می‌کند که فقط خودشان را منحصر در فقه واقع یا همان فقه مذهبی ندانند، بلکه دیگر اقسام فقه را نیز دریابند. وی مهم‌ترین فقه را فقه الکتاب و السنه می‌داند و آن را سرآمد علوم فقهی برمی‌شمرد، هرچند معتقد است کسی به این علوم فقهی توجهی ندارد و کسی نیز نیست که همه این علوم فقهی را دارا باشد

(البانی، بی تا[ر]: ۸-۷). تمایز اصلی فقه البانی از دیگر شخصیت‌های سلفی، به موضوع «فقه کتاب و السنه» برمی‌گردد. او به فقه کتاب و السنه بسیار اهمیت می‌دهد و معتقد است باید اصولی تأسیس شود تا فقیه براساس آن فتوا دهد (البانی، بی تا[ر]: ۹). درحالی‌که دیگر شخصیت‌های سلفی براساس فقه الواقع عمل می‌کنند.

۶. نتیجه‌گیری

سلفیه قائل به انفتاح باب اجتهاد است. علمای سلفی برای اینکه با تقلید از ائمهٔ اربعه که روند رایج در بین اهل سنت است مخالفت کنند، در مذمت تقلید بسیار کوشیدند. آنها در تقبیح تقلید از مذاهب اربعه سخن‌ها گفتند. این سخنان سبب شد که روند اجتهادگرایی در بین جوانان رونق بگیرد. بسیاری از جوانان با خود گفتند که چرا باید تقلید کنیم؟ درحالی‌که می‌توانیم خودمان مستقیم به کتاب و سنت رجوع کنیم و از دین استنتاج داشته باشیم! چنین گفتمانی از سوی مفتیان سلفی، موجب شد که تقلید از ائمهٔ اربعه و حتی تقلید از عالمان و مفتیان زنده، مورد نکوهش قرار گیرد. به این ترتیب جوانان با هر نوع تحصیلات دانشگاهی گمان کردند که می‌توانند اجتهاد کنند. نتیجهٔ این رویکرد سبب شد، تعدادی از جوانان تحصیل کرده در رشته‌های همچون کشاورزی، مهندسی و... ادعای اجتهاد کنند. برای مثال شکری مصطفی، رهبر «جماعت التوحید» مصر که مهندس کشاورزی بود، ادعای اجتهاد در دین کرد. وی بعد از دستگیری و هنگام محاکمه در دادگاه گفت:

چرا باید ائمهٔ اربعه، قرآن و روایات را تفسیر کنند! و دیگران چنین حقی نداشته باشند. همان‌طور که آنان می‌توانند تفسیری از کتاب ارائه دهند، دیگران نیز می‌توانند و اکنون باز کردن مجدد باب‌های اجتهاد، به شکری مصطفی محول شده است، تا آنجا که می‌تواند به تفسیر قرآن و سنت بپردازد و از آنها قانون استخراج کند (ژیل کوپل، ۱۳۸۱: ۸۹-۸۸).

این‌گونه اجتهادهای سطحی، حتی صدای برخی از سلفی‌ها را نیز در آورد. چنانکه البانی یکی از علل شکل‌گیری گروه‌های تکفیری را آشنا نبودن آنان با مبانی و قواعد فقهی می‌داند (البانی، بی تا[ن]: ۲). همچنین یوسف قرضاوی در این باره می‌گوید:

از مشکلات عصر ما این است که بسیاری از جوانانی که چند کتاب دینی مخصوصاً کتب حدیثی می‌خوانند، خیال می‌کنند عالم دهرند و ادعای اجتهاد در دین را دارند. در حالی که هنوز قواعد ادبیات عرب را هم نمی‌دانند و چه بسا هنوز اعراب کلمات را خوب نمی‌دانند، علم اصول و فقه نخوانده، مجتهد شده‌اند و نه تنها درباره ائمه دین، بلکه درباره علمای صحابه نیز نظر می‌دهند و می‌گویند آنان مردانی بوده‌اند و ما نیز مردانی هستیم (قرضاوی، ۲۰۰۲: ۲۰۵).

گسترش اجتهاد و مطرح کردن آن به عنوان خواسته‌ای عمومی در بین جوانان دانشگاهی در حقیقت نتیجه سخنان عالمان سلفی بود که به رشد تکفیر در جوامع اسلامی منجر شد. علمای سلفی چون در مذمت تقلید کتاب‌ها و سخنرانی‌ها کرده بودند، باید جایگزینی برای تقلید می‌یافتند. باید به جای تقلید، راه‌حلی ارائه می‌دادند. آنها راه‌حل را در «اتباع» یافتند؛ به مردم پیشنهاد دادند که به جای تقلید از مجتهد مرده (ائمه اربعه) یا مجتهدان زنده، روش اتباع را انتخاب کنند. این روش نیز مشکلاتی را برای جوامع سلفی به وجود آورد. از مهم‌ترین پیامدهای این اندیشه گسترش تکفیر در منطقه بود، زیرا جریان‌های سلفی با طرح موضوع «اتباع» به کسی که تخصص کافی ندارد، حق داوری داده بودند و این سرآغاز مشکلات بعدی شد. چون در روش اتباع، مکلف حق داوری بین مجتهدان را داشت. شخص مکلف حق داشت بدون اینکه تخصصی در مسائل دینی و مذهبی داشته باشد، آرای مجتهدی را انتخاب کند که به گمان او صحیح‌تر است. بنابراین مسئله «اتباع» از یک سو راه را برای مجتهدان باز گذاشت تا دیدگاه خود را به مخاطب القا کنند و از سوی دیگر مکلفانی که محکوم به پیروی از اتباع بودند، به دنبال مجتهدی بودند که همسو با آنان فکر کند. چنین مسئله‌ای سبب شد که مجتهدان تکفیری و افراطی با استفاده از ابزاری از رسانه‌های جدید (ماهواره و فضای مجازی) در صدد قانع کردن مردم به اتباع از خودشان باشند. به این صورت جمعیت زیادی از مردم که به دنبال اتباع بودند، از مجتهدانی پیروی کنند که شایستگی لازم برای اجتهاد را نداشتند. جریان‌های تکفیری همچون داعش و جبهه النصره و القاعده ... با این روش توانستند افکار جوانان را به سوی خود جذب کنند و مردم مسلمان را به وادی خطرناک تکفیر بکشانند.

تفکر «تمذهب» نیز آسیب‌های جدی دارد، زیرا کسی که قائل به تمذهب است، خود را منحصر در پیروی از مجتهد نمی‌داند. بلکه با بررسی ادله، قصد دارد خود را در جای مجتهد قرار دهد، درحالی‌که شرایط بررسی ادله از کتاب و سنت را ندارد. بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که اجتهاد از دیدگاه سلفیه آسیب‌های جدی دارد و در صورتی‌که این آسیب‌ها برطرف نشود، بی‌شک آسیب‌های آن به مراتب شدیدتر از تقلید از مذهبی خاص است.

بررسی موضوعاتی همچون «اتباع» و «تمذهب» از دیدگاه سلفیه، به کسانی که در حوزه مبانی فکری سلفیه قلم‌پردازی می‌کنند، پیشنهاد می‌شود.

کتابنامه

۱. ابن باز، عبدالعزيز (۱۴۲۸ق). *مجموع فتاوی، تحقیق: محمد بن سعد الشویعر، بی جا: اداره البحوث العلمیه و الافتاء، دار اصدار المجتمع.*
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۰۸ق). *الفتاوی الکبری، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، مصطفی عبدالقادر عطا، چ اول، بی جا: دارالکتب العلمیه.*
۳. _____ (۱۴۱۶ق). *مجموع الفتاوی، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، مدینه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف.*
۴. ابن عثیمین، محمد بن صالح (۱۴۲۲ق). *الشرح الممتع علی زاد المستقنع، چ اول، بی جا: دار النشر: دار ابن الجوزی.*
۵. _____ (۱۴۱۳ق). *مجموع فتاوی و رسائل فضیلة الشیخ محمد بن صالح العثیمین، جمع و ترتیب: فهد بن ناصر بن إبراهيم السليمان، بی جا: دارالوطن - دار الثریا.*
۶. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). *مقاییس اللغة، چ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.*
۷. ابن قیم جوزیه، محمد (۱۴۱۱). *إعلام الموقعین عن رب العالمین، تحقیق: محمد عبد السلام إبراهيم، چ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.*
۸. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۰۱ق). *توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد، قم: چاپخانه خیام.*
۹. انصاری، مرتضی (۱۴۱۰ق). *المکاسب، المحسّی، شارح: سید محمد کلانتر، چ سوم، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب.*
۱۰. البانی، محمد ناصر الدین (بی تا [د]). *الاجتهاد والافتاء، سایت مکتبه الشامله: (<http://shamela.ws/browse.php/book-7682/page-405#page-406>)*
۱۱. _____ (بی تا [ن]). *فتنة التکفیر، بی جا: بی نا.*

۱۲. _____ (بی تا [ج]). فتاوی العلامة محمد ناصر الدین، سایت ملتقی
اهل الحدیث، به آدرس:
<https://www.aahlalheeth.com/vb/showthread.php?t=376690>
۱۳. _____ (بی تا [ر]). *فقه الواقع*، بی جا: بی نا.
۱۴. _____ (۱۴۱۲ق). سلسله الأحادیث الضعیفه والموضوعه وأثرها
السیئی فی الأمه، ج اول، ریاض: دار معارف.
۱۵. _____ (بی تا [الف]). *دروس للشیخ محمد ناصر الدین البانی*، بی جا:
بی نا.
۱۶. _____ (بی تا [ب]). *تفریغ سلسله الهدی و النور*، قابل دسترس در:
www.alalbany.net
۱۷. پاکتچی، احمد (۱۳۶۷). *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ
اسلامی.
۱۸. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴ق). *الصحاح تاج اللغة*، تحقیق: عطار، احمد
عبدالغفور، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۹. الحصین، خالد بن ابراهیم بن محمد (۱۴۳۳ق). «معالم فی فقه ابن باز و منهجه فی
الفتوی»، *مجلة الجمعية الفقهية السعودية*، عربستان: ش ۱۲. ص ۱۹۱-۳۴۶
۲۰. الحلیبی، فیصل بن سعود بن عبدالعزیز، (۱۴۳۶). «خلو العصر من المجتهد و آثار
الاصولیه»، *مجلة الجمعية الفقهية السعودية*، عربستان: ش ۲۶. ص ۱۳-۹۸
۲۱. الخثعمی، سلیمان بن سحمان بن مصلح (بی تا). *كشف غیاهب الظلام عن أوهام جلاء
الأوهام*، ج اول، بی جا: اضواء السلف.
۲۲. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۲۴ق). *توضیح المسائل (محشی - امام خمینی)*، ج
هشتم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۳. دهلوی، شاه ولی الله (بی تا [الف]). *عقد الجید فی أحكام الاجتهاد والتقلید*، تحقیق:
محب الدین الخطیب، قاهره: المطبعة السلفية.

۲۴. ----- (۱۴۰۴ق). *الانصاف فی بیان سبب الاختلاف*، تحقیق: عبدالفتاح ابوغده، بیروت: دارالفنائس.
۲۵. الریسونی، احمد (بی‌تا). *اجتهاد نص واقع مصلحت*، ترجمه سعید ابراهیمی، بی‌نا: بی‌جا.
۲۶. ژیل کوپل (۱۳۸۲). *پیامبر و فرعون*، ترجمه حمید احمدی، چ سوم، تهران: کیهان.
۲۷. السببعی، شافی بن مذکر جمعور القریشی (۱۴۲۶ق). *منهج الشیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز*، چ اول، عربستان: دارابن الجوزی.
۲۸. سید سابق (۱۹۹۷). *فقه السنه*، چ سوم، بیروت، لبنان: دارالکتاب العربی.
۲۹. شری، سعد بن ناصر (۱۴۱۶ق). *التقلید احکامه و انواعه*، چ اول، ریاض: دارالوطن.
۳۰. شوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۹ق). *إرشاد الفحول إلی تحقیق الحق من علم الأصول*، تحقیق: شیخ أحمد عزو عنایه، چ اول، بی‌جا: دارالکتاب العربی.
۳۱. صنعانی، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۵ق). *ارشاد النقاد الی تیسیر الاجتهاد*، کویت: الدارالسلفیه.
۳۲. طرطوسی، ابوبصیر (بی‌تا[الف]). *مجموع فتاوی و انتشارات سایت طرطوسی*، قابل دسترس در: <http://www.abubaseer.bizland.com/books.htm>
۳۳. عباسی، محمد عید (بی‌تا). *بدعه التعصب المذهبی*، عمان، اردن: مکتبه الاسلامیه.
۳۴. عبدالطیف آل شیخ، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۹). *فتاوی و رسائل عبدالطیف آل شیخ*، تحقیق: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، چ اول، مکه: انتشارات مطبوعه الحکومه بمکه المکرمه.
۳۵. علماء نجد الأعلام (۱۴۱۷ق). *الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة*، محقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، چ ششم، بی‌جا: بی‌نا.
۳۶. غزالی، محمد (۲۰۰۷). *مائة سوال عن الاسلام*، چ ششم، مصر: نهضة مصر للطباعة والنشر والتوزیع.
۳۷. فاضل نراقی (۱۳۸۸). *عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

۳۸. القرشی، عبدالقادر بن محمد بن نصر الله، أبو محمد (بی تا). *الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه*، کراتشی: میر محمد کتب خانه.
۳۹. قرضاوی، یوسف (۱۳۹۴). *دیدگاه‌های فقهی معاصر*، ترجمه احمد نعمتی، چ سوم، تهران: احسان.
۴۰. قرضاوی، یوسف (۱۴۲۱). *فتاوی معاصره*، مکتب الاسلامی، چ اول، بیروت، دمشق، عمان: بی نا.
۴۱. قرضاوی، یوسف (۲۰۰۲). *الصحوۃ الاسلامیه من المراهقه الی الرشده*، چ سوم، قاهره: دارالشروق.
۴۲. کاشف الغطاء، علی بن محمدرضا (۱۳۹۳ق). *ادوار علم الفقه و اطواره*، قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان (نشر الکترونیک).

References

1. Ibn Baz, Abd al-Aziz (2007). *Majmu' Fatawa*, Edited by: Mohammed bin Saad Alshuyar, place: unknown, Idārāt al-Buḥūth, Al-Mojtam publication house. (in Arabic)
2. Ibn Taymiyyah, Aḥmad ibn Abd al-Halim(1988) *Al-Fatawa al-Kubra*, Edited by: Muhammad and Mustafa Abdulghader Ata, 1st edition, place: unknown, published by: Dar al-Kotob al-Ilmiyah. (in Arabic)
3. Ibn Taymiyyah, Aḥmad ibn Abd al-Halim, (1995). *Majmu al Fatawa*, Edited by: Abdulrahman Mohammed bin Qasem, Medina, qurancomplex Publication House. (in Arabic)
4. Ibn al-Uthaymeen Muhammad (d. 2001). *Sharh al-Mumti' 'ala Zad al-Mustaqni*, first edition, place: unknown, Al-Jawzi House. (in Arabic)
5. ibn al-Uthaymeen Muhammad (d. 2001). *Majmu' Fatawa*, Edited by: Fahad Bin Nasser bin Ebrahim al-Sulaiman, place: unknown, Al- Watan Publishing. (in Arabic)
6. ibn Fares Ahmed, (1984). *The Methodology of "ibn Fares"*, First Edition, Qom, Islamic Propagation Office. (in Arabic)
7. Ibn Qayyim al-Jawziyya, Muhammad (1991). *I'laam ul Muwaqqi'een 'an Rabb il 'Aalameen* (Information for Those who Write on Behalf of the Lord of the Worlds), Edited by: Muhammad Abd –alsalam Abraham, First Edition, Beirut, Dar al Kotob al-Ilmiyah. (in Arabic)
8. Aqa Bozorg Tehran, Muhammad Hasan (1981). *Tawzih al-Rashad Fi Tarikh Hasr al-Ijtihad*, Qom, Khayyam Publication House. (in Persian)

9. Ansari, Murteza (1990). *Al-makaseb, al-Muhasha*, Editor: Sayyed Muhammad Kalantar, Third Edition, Qom, ketabcity Publication House. (in Persian)
10. al-Albanī, Muḥammad Nāṣir al-Dīn, Date: Unknown, *al-Ijtah Va al-Efta*, <http://shamela.ws/browse.php/book-7682/page-405#page-406>. (in Arabic)
11. al-Albanī, Muḥammad Nāṣir al-Dīn³ Date: unknown, *Fitna al-Takfir*, palce: unknown. (in Arabic)
12. al-Albanī, Muḥammad Nāṣir al-Dīn, Dateunknown, *Fatwa: Mohamed Nasser Al-Din Al-Albani*, <https://www.ahlalheeth.com/vb/showthread.php?t=376690>. (in Arabic)
13. al-Albanī, Muḥammad Nāṣir al-Dīn, *Jurisprudence of Reality*, Date: unknown, place: unknown. (in Arabic)
14. al-Albanī, Muḥammad Nāṣir al-Dīn,(1992) *the chain of Weak Hadiths and its negative effects on nation*, first Edition, Riad: dar al-Maarief. (in Arabic)
15. al-Albanī, Muḥammad Nāṣir al-Dīn, *the lessons from al-Shaykh Muhammad Nāṣir al-Dīn al-Albanī*, palce: unknown, Date: unknown. (in Arabic)
16. al-Albanī, Muḥammad Nāṣir al-Dīn, *Tafrigh Selselah al-Hoda Wa al-Noor*, www.alalbany.net. (in Arabic)
17. Pakatchi Ahmad (1989). *The great Islamic encyclopedia*, Tehran, the center of Great Islamic encyclopedia. (in Persian)
18. al-Jawhari, Ismail ibn Hammad, (1984). *Taj al-Lugha wa Sihah al-Arabiya*, Edited by: Atar, Ahamed Abdolghafoor, Beirut, Dar Al Malayin . (in Arabic)
19. Al Hasin, Khalid Bin Ibrahim Bin Muhammad (2012). *Milestones in Ibn Baz Jurisprudence and his method in issuing Fatwa*, Magazine of Jurisprudence association in Saudi Arabia, Saudi Arbia, No. 12, 2012. (in Arabic)
20. Alhalibi, Faisal bin Saud Bin Abdulaziz, (2015). *empetying the age from Mujtahid and Osoul works*, Magazine of Jurisprudence association in Saudi Arabia, Saudi Arbia, No. 26, 2015. (in Arabic)
21. Alkhathami, Sulaiman Bin Samhan Bin Musleh, *the unveiling of darkness from the delusion of polishing the delusion*, Date: unknown, first Edition, place: unknown, Salaf Illumination Publication House. (in Arabic)
22. Khomeini, Sayed Ruhallah,(2003) *Tawzih al-Masael*, 8th edition, Qom, “the association of professors in Qom Seminary” publication House. (in persian)
23. Dehlawi, Shah Waliullah, *A good contract on the Ijtihad and Taghliid Rules*, Edited by: Muheb al-Din al-Khatib, Date: unknown, Cairo, Salafiyyah publication House. (in Arabic)
24. Dehlawi, Shah Waliullah, (1984). *the justice in explain the reason of disagreement*, Edited by: Abd al-Fattah Abu Ghudda, Beirut, Dar An-nafaes. (in Arabic)
25. Al-Raysouni, Ahmed, *Ijtihad: text, reality and interest*, date: unknown, place: unknown
26. Kepel, Gilles,(1963) *The prophet and pharaoh*, translator: Hamid Ahmadi, third edition, Tehran, Keyhan Publication. (in Persian)
27. Al-Sabiee, Shafi Bin Moozkir Quraishi, (2005). *the methodology of Sheikh Abdul-Aziz Bin Baz*, First Edition, Saudi Arabia, Dar ibn Jawzi. (in Arabic)

28. Sayed Sabeq (1997). *the Sunni Jurisprudence*, third edition, Beirut, Lebanon, Dar Arabic Books. (in Arabic)
29. Alshetri, Saad Bin Nasser, (1995). *Taghliid, its Rules and its kinds*, First edition, Riad, Dar AlWatan. (in Arabic)
30. Al-Shawkani, Muhammad Bin Ali, (1998). *Irshad ul Fuhood*, Edited By: Sheikh Ahmed Azv Enayeh, first Edition, Place: unknown, Dar Arabic Books. (in Arabic)
31. Al-Sanani, Muhammad Bin Ismail (1985). *the Guidance of critics to simplification of Ijtihad*, Kuwait, Salafiyyah publication House. (in Arabic)
32. al-Tartusi, Abu Basir, *Majmu al Fatawa*, <http://www.abubaseer.bizland.com/books.htm>
33. Abbasi, Muhammad Eid, Date: unknown, the heresy of religious fanaticism, Oman, Jordan, Islamic library Publication house. (in Arabic)
34. Abdul Latif bin Abdullah Al-Sheikh (1979). *Fatawa wa Rasail Abdul Latif Al-Sheikh*, Edited by: Muhammad Bin Abd Al-Rahman Bin Qasem, First Edition, Mecca, the Government Publication House in Mecca. (in Arabic)
35. The great scholars in Najd, *al-Dorar al-Saniyah* (1996). 6th Edition, place: unknown, Date: unknown. (in Arabic)
36. Ghazali, Muhammad (2007). *100 Questions about Islam*, 6th Edition, Egypt, Nahdet Misr Publicain House. (in Arabic)
37. Naraghi Fazel, (1968). *Awaed al-Ayyam Fi Bayan Ghawaed al-Ahkam*, Qom, "Islamic Propagation office" publication House. (in Arabic)
38. Al-Qurashi, Abdulghader Bin Muhammad Bin Nasr Allah, *Al-Jawaher Al-Mozia Fi Tabaghat Al-Hanafiyah*, Date: unknown, Karachi, Mir Muhammad Publication House. (in Arabic)
39. al-qaradawi, Yousuf, (1974). *the contemporary jurisprudential views*, translated by: Ahmed Nempti, third Edition, Tehran, Ehsan publication. (in Persian)
40. al-qaradawi, Yousuf,(2000) *Contemporary Fatwas*, first Edition, Beirut, Damascus, Maktab Islami Publication
41. al-qaradawi, Yousuf, (2002). *the Islamic Awakening from puberty to adulthood*, third Edition, Cairo, Dar Al-Shoroogh. (in Arabic)
42. Kashef al-Gheta, Ali Bin Muhammad Reza, (1973). *periods and conditions of Jurisprudence Knowledge*, Qom, Tebyan cultural institution (E-pub)